

دوفصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء
سال بیست و سوم، دوره جدید، شماره ۱۱، پیاپی ۹۶، بهار و تابستان ۱۳۹۲

فقر ضدتاریخی گری در مواجهه با تاریخ؛ یک ارزیابی انتقادی

احمد کلاته ساداتی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۴/۵

تاریخ تصویب: ۱۳۹۲/۶/۲۰

چکیده

هدف: این مقاله یک ارزیابی انتقادی از رویکرد ضدتاریخی گری است. رویکردی که بیش از نیم قرن در علوم تاریخی و اجتماعی فعال است و کارل پوپر سرشناس‌ترین شارح این نحله می‌باشد. **روش:** روش مطالعه حاضر اسنادی است. **نتایج:** تحقیق نشان داد که اگر چه انتقادات ضدتاریخی گری از تاریخی گری در مارکسیسم ارتدوکس تا حدود زیادی درست و به واقعیت نزدیک است، اما بسط نقاط ضعف تاریخی گری مارکسیستی به تاریخی گری در شکل عام آن، از ایرادهای مهم ضدتاریخی گری است. همچنین، تقلیل دادن منطق علم تاریخ، به منطق علوم طبیعی با ویژگی "ابطال‌پذیری"، دیگر ابهام مهم رویکرد ضدتاریخی گری است. این امر باعث شده که در مطالعه تاریخ ارزش‌ها جایگاهی نداشته باشند، واقعیت تاریخی و اجتماعی به اصول منطقی تقلیل و تحویل گردد، فردگرایی روش‌شناختی حاکم

۱. دانشجوی دوره دکتری جامعه‌شناسی (گرایش تغییرات اجتماعی) دانشگاه شیراز، asadati@sums.ac.ir

گردد، و مدلی جایگزین برای مطالعه تاریخ ارائه نشود. لذا، ضدتاریخی‌گری از آن‌جایی که مخالف مطالعه تاریخ با رویکردی مبتنی بر تحلیل و تبیین وقایع گذشته است، و به علت نقد سلبی و نه ایجابی نسبت به آن، خود مبتلا به فقر نظریه است. واژگان کلیدی: تاریخی‌گری، ضدتاریخی‌گری، فقر نظریه، پوپر، لیبرالیسم، فردگرایی

مقدمه

بیش از نیم قرن است که از بسط آراء و افکاری که اصلاً با عنوان "ضدتاریخی‌گری"^۱ شناخته می‌شود، می‌گذرد. رویکردی که با مبنا قرار دادن ابزارهای منطقی به عنوان معیار ارزیابی از یک سو و روش‌شناسی علوم طبیعی از سوی دیگر، تلاش داشته تا مبانی روش‌شناختی تاریخی‌گری^۲ را فقیر و ضعیف معرفی نماید. از نظر شارحان این نحله فکری، تاریخی‌گری به جای آن‌که بر منطق محوری تمرکز کند که هم وجاهت علمی داشته باشد و هم آزادی و فردگرایی را مشروعیت بخشد، گرفتار رویکردهای ایدئولوژیک شده که دو نتیجه به همراه داشته است. اول آن‌که در حوزه دانش و معرفت، گرفتار سطحی‌انگاری‌های معرفت‌شناختی شده، به طوری که توان تبیین درست واقعیت را ندارد. دوم آن‌که نتیجه و خروجی این رویکرد، تحمیل آسیب‌های جبران‌ناپذیر انسانی و مادی، بر جامعه بشری بوده است. این آسیب‌ها از یک سو منجر به تحدید آزادی و از سوی دیگر باعث کشتار بی‌رحمانه میلیون‌ها انسان، محدود کردن توان رشد اقتصادی و ... شده است و بهترین نمونه آن را در عملکرد تاریخی‌گری مارکسیسم می‌توان مشاهده کرد. از نظر ضدتاریخی‌گران، این آسیب‌ها ریشه در ایدئولوژی‌های غیرعلمی تاریخی‌گری دارند. لذا، بایستی

1. anti- historicism

2. historicism

تاریخی‌گری را با رویکردی که برخوردار از منطق علمی منسجم و معین باشد، جایگزین کرد. رویکردی که بتواند جامعه باز با ویژگی لیبرالیسم را جایگزین رویکردهای کمونیستی یا فاشیستی کند.

با وجود این دیدگاه مخالف، تاریخی‌گری اما به عنوان نوعی روش مطالعه تاریخ، که نگاهی کلان به ارزیابی تاریخ جوامع انسانی و تحولات آن دارد، همچنان به راه خود ادامه می‌دهد. این رویکرد، شامل طیف وسیعی از نظریه‌ها شامل می‌شود، که با وجود تفاوت‌های مبنایی، وجوه مشترکی دارند. ارزیابی علمی تحولات تاریخی، ارائه نظریه بر اساس این تحولات، شناسایی نیروهای پویای تاریخ اجتماعات بشری، و تبیین و پیش‌بینی مسائل آینده با تکیه بر این ارزیابی‌ها و نظریه‌های علمی، محور مشترک رویکردهای تاریخی‌گری است. با این وجود، همچون بسیاری از نظریات علوم انسانی، از آنجایی که موضوع تاریخی‌گری تغییر و تحولات جوامع انسانی و بایسته‌های ارزشی آن است، تاریخی‌گری برخوردار از صبغه‌ای ارزش‌گذارانه است. هر کدام از نظریه‌های مختلف تاریخی‌گری، با توجه به چارچوب پارادایمی یا فلسفی خاص خود، یکسری موضع‌گیری‌های ارزش‌شناختی نسبت به تاریخ و تحولات آن دارند. بنابراین، داشتن جهت‌گیری ارزشی، دیگر وجه مشترک رویکردهای تاریخی‌گری است. با وجود این، همین بسترهای فلسفی و پارادایمی، خود مبنای اساسی برای تمایزگذاری بین رویکردهای مختلف تاریخی‌گری است. بدین معنا که اگر چه رویکردهای تاریخی‌گری، دارای صبغه ارزشی هستند، اما مبنای ارزش‌گذاری آن‌ها از یکدیگر متفاوت و چه بسا که در تضاد با یکدیگر است.

این مقاله تلاش دارد، ضمن معرفی تاریخی‌گری و ضدتاریخی‌گری، به ادعاها و ادله‌های ضدتاریخی‌گری در مواجهه با تاریخی‌گری بپردازد. به همین منظور، پس از معرفی تاریخی‌گری و ضدتاریخی‌گری، به ایده‌های کارل پوپر به عنوان مشهورترین شارح

ضدتاریخی گری پرداخته می‌شود. در ادامه به نقد دیدگاه‌های ضدتاریخی گری و به طور خاص ایده‌های ضدتاریخی گری پوپر پرداخته می‌شود. این تحقیق، مطالعه‌ای اسنادی است که تلاش دارد با وجهه‌ای تحلیلی، اندیشه ضدتاریخی گری را معرفی و نقد نماید. نکته لازم این است که چون محور محور اندیشه ضدتاریخی گری، نقد مارکسیسم است، نقد ضدتاریخی گری در این مقاله، به معنای پذیرش رویکردهای تاریخی گری مارکسیستی - از سوی مؤلف - تلقی نشود. همان‌طور که اشاره شد، تاریخی گری نظریه‌ها و چارچوب‌های مختلفی را شامل می‌شود که "تاریخی گری اسلامی" نیز می‌تواند یکی از نحله‌های نظری تاریخی گری باشد.^۱ بر این اساس، دفاع این مقاله از تاریخی گری و نقد ضدتاریخی گری، تلاشی است برای دفاع از تاریخی گری به عنوان یک "علم" در شکل عام آن و نه دفاع از اشکال خاص تاریخی گری چون مارکسیسم.

تاریخی گری

فرهنگ لغت مریام/ وبستر^۲، تاریخی گری را این‌طور تعریف کرده است: "نظریه^۳، خط‌مشی^۴ یا سبکی^۵ که بر اهمیت تاریخ تأکید دارد به‌عنوان الف: نظریه‌ای که به تاریخ به‌عنوان استاندارد ارزشی یا به‌عنوان تعیین‌کننده وقایع می‌نگرد؛ ب: سبکی (در معماری) که از شکل‌های یا عناصر سنتی استفاده می‌کند" (فرهنگ لغت، مریام/ وبستر، ۲۰۱۲). تعریف اول (الف) در این‌جا، مرتبط با همان مفهومی است که در این مقاله به آن پرداخته شده

۱. به نظر می‌رسد که یکی از نیازهای مبنایی در حوزه مطالعات تاریخی اسلامی در عصر حاضر، معرفی مبانی "تاریخی گری اسلامی" باشد. اگر چنین نحله فکری معرفی شود، می‌توان تحلیل‌های متفاوتی نسبت به تاریخ، روایت‌ها و وقایع آن از چشم‌انداز جهان‌بینی اسلامی داشت.

2. Merriam- Webster dictionary
3. theory
4. doctrine
5. style

است. در حالی که تعریف دوم (ب) ارجاع به مفهومی تحت عنوان تاریخی گری جدید^۱ دارد که عمدتاً در حوزه ادبیات و هنر مورد توجه واقع شده است. از سوی دیگر، دایره المعارف کولینز چهار تعریف از تاریخی گری ارائه کرده است که عبارتند از: ۱. این عقیده که قوانین طبیعی، بر وقایع تاریخی حاکم هستند؛ به گونه‌ای که تعیین کننده پدیده‌های اجتماعی و فرهنگی هستند؛ ۲. دکترینی که طبق آن هر دوره از تاریخ، عقاید و ارزش‌های خاص خود را دارد که قابل کاربرد به سایر دوره‌ها نیست و بدون در نظر گرفتن بستر تاریخی آن قابل فهم نیست؛ ۳. انجام هر گونه تحقیق در ارتباط با این دیدگاه‌ها؛ و ۴. تأکید بیش از حد بر تاریخ، تاریخی گری و اسلوب‌های گذشته و ... (دایره المعارف کولینز، ۲۰۰۵).

از فحوای تعاریف پیداست که تاریخی گری، نحله‌ای فکری است که به تاریخ به مثابه منبع، موضوع، و راهنمایی برای اندیشیدن و نظریه پردازی نگاه می‌کند. ارزیابی فرایندهای اجتماعی در تاریخ، از دغدغه مهم فیلسوفان و دانشمندان علوم اجتماعی و حتی علوم طبیعی بوده است. هدف اساسی از این ارزیابی‌ها، کشف ماهیت فرایندهای اجتماعی و تاریخی است، تا بتوان بر اساس آن، در مورد آینده تاریخ، نوعی پیش‌بینی و یا پیش‌گویی به عمل آورد. این رویکرد، ابتدا در اندیشه فیلسوفان یونانی و بخصوص افلاطون مطرح شد. با وجود این، تا دوران امروز تداوم داشته و فیلسوفانی چون هگل و مارکس نیز تلاش کرده‌اند تا ماهیت این فرایندها را انتزاع کرده و بصورت مدلی درآوردند که بتواند نوعی پیش‌بینی در رابطه با وقایع آتی ارائه دهد.

بنابراین، تاریخی گری، طراحی افق و چشم‌اندازی از تاریخ است که با تکیه بر تحلیل و تبیین گذشته تاریخ انجام می‌گیرد. پوپر به‌عنوان یکی از جدی‌ترین مخالفین تاریخی گری، می‌نویسد: "مقصودم از "تاریخی گری" آن طرز تلقی و برداشت از علوم اجتماعی است که

در آن پیشگویی تاریخی هدف اصلی به شمار می‌رود، و فرض بر این است که با اکتشاف «آهنگ‌ها» یا «الگوها» یا «جریان‌اتی» که زمینه تحول و تکامل تاریخ است، چنین پیشگویی امکان‌پذیر است" (پوپر، ۱۳۵۸: ۱۵). وی با اشاره به خصیصه پیش‌بینی‌پذیری و پیشگویانه تاریخی‌گران می‌گوید: "آن‌ها به قطع و یقین می‌گویند که کار علم به‌طور عام آن است که پیشگویی کند یا بهتر بگوییم، پیشگویی‌های روزانه ما را بهبود بخشد و آن‌ها را بر شالوده‌های استوارتر بنهند؛ و کار علوم اجتماعی به‌طور خاص آن است که پیشگویی‌های پیامبرانه تاریخی دراز‌هنگام برایمان فراهم کند. آن‌ها همچنین، بر آن باورند که چنان قانون‌های تاریخی را کشف کرده‌اند که به یاریشان می‌توانند مسیر رویدادهای تاریخی را پیامبرانه پیشگویی کنند" (پوپر، ۱۳۸۹: ۲۱). با وجود این، تاریخی‌گری همیشه در پی ارائه تبیینی علی^۱ از رویدادهای تاریخی نیست. همیلتون بر این نظر است که "توضیح علی که به طور خاص به ما اجازه پیش‌بینی تکرار رویدادها را می‌دهد، به طور مشخص در مورد وقایع تاریخی طرح نمی‌شود. قسمتی از آن چیزی که تاریخی‌نامیده می‌شود، چیزهایی است که فقط برای یک بار اتفاق می‌افتد" (همیلتون، ۱۹۹۶: ۱۴).

تاریخی‌گری، قابل بسط به حوزه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است. به طور مثال هاکینگ در تعریف تاریخی‌گری فرهنگی می‌نویسد: "نظریه‌ای است که در آن پدیده‌های اجتماعی و فرهنگی از جهت تاریخی تعیین می‌شوند، و هر دوره‌ای از تاریخی ارزش‌های خود را دارد که کاربردی مستقیم با دیگر دوره‌ها ندارد. کاربرد این مفهوم در فلسفه این است که مباحث فلسفی، جایگاه، اهمیت و تعریف خود را در قلمرو فرهنگی خاصی پیدا می‌کنند" (هاکینگ در هایز، ۲۰۰۹: ۹۵-۹۴).

از چشم‌اندازی دیگر، تاریخی‌گری مرتبط با فلسفه تاریخ است. هر کدام از اندیشمندانی که به فلسفه تاریخ پرداخته‌اند، بر اساس چشم‌انداز و دیدگاه خود تلاش

1. causal explanation

داشته‌اند تا مدلی از فرایندهای تاریخی ارائه دهند، که مرتبط با فلسفه تاریخ است. به طور مثال، هگل، رشد و توسعه عقل را ماهیت فلسفه تاریخ معرفی می‌کند؛ که در آن نیل به آزادی و ظهور دولت، آخرین مرحله تکامل تاریخی عقل است (هگل، ۱۳۹۰). مارکس اما بر خلاف هگل، به صورت مادی تاریخ توجه دارد و تکامل صورت مادی تا رسیدن به کمونیسم نهایی را مبنای حرکت تاریخ قلمداد می‌کند. از نظر وی، مسیر حرکت تاریخ، بر جبری تاریخی استوار است که در آن "انسان‌ها تاریخ را می‌سازند ولی نه آن‌طور که خودشان می‌خواهند"؛ و در ارزیابی پویایی‌های تاریخ می‌نویسد "تاریخ تمام جوامع تا به امروز، همانا تاریخ نبرد طبقات است" (انگلس و مارکس، ۲۰۱۲: ۲۳). همچنین، در جهان‌بینی اسلامی، ضمن قائل شدن آزادی برای کنشگران تاریخ، اصالت حرکت تاریخ، با سنت الهی معرفی می‌شود که هیچ اراده آزادی، قادر به تغییر آن نیست^۱. بر اساس جهان‌بینی اسلامی، تاریخ با حاکمیت صالحان به پایان خواهد رسید.

از سوی دیگر، تاریخی‌گری دارای خصیصه انتقادی است. از نظر همیلتون تاریخی‌گری "یک جنبش انتقادی است که بر اهمیت اولیه متون تاریخی در تفسیر تمام متون تأکید دارد" (همیلتون، ۱۹۹۶: ۲). چودهارى نیز تاریخی‌گری را "مطالعه انتقادی فلسفه تاریخ" تعریف کرده است (چودهارى، ۲۰۰۴). مطالعه انتقادی فلسفه تاریخ به این معناست که بر اساس هر صبغه و چشم‌انداز فلسفی از تاریخی‌گری، تاریخ و فرایندهای آن مورد ارزیابی انتقادی قرار می‌گیرند، تا بتوان به وضعیت بهتری بر اساس آن چارچوب فلسفی رسید. بنابراین، وجه انتقاد تاریخی‌گری، بر انتقاد از وجه موجود برای نیل به وضعیتی بهتر، تأکید دارد. به طور مثال، در فلسفه مارکسیسم، سرمایه‌داری یک وضعیت ناهنجار و

۱ . فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا: هرگز برای سنت خدا تبدیلی نخواهی یافت، و هرگز برای سنت الهی تغییری نمی‌یابی (سوره مبارکه فاطر، آیه ۴۳).

نابرابر است که بایستی با پراکسیس^۱ که منظور همان عمل انقلابی است، آن را به سمت سوسیالیسم و کمونیزم نهایی سوق داد.

ابعاد تاریخی‌گری

کلاته ساداتی (۱۳۸۹) بر این نظر است که تاریخی‌گری از دو بُعد اساسی برخوردار است؛ بعد تبیینی/تحلیلی^۲؛ و بعد ارزش‌مدارانه/ایدئولوژیک^۳. تبیینی/تحلیلی بودن تاریخی‌گری، به آن وجه از تاریخی‌گری ارجاع دارد که در پی ارائه مدلی از پویایی‌های تاریخ و معرفی نیروهای فعال در آن و نقش آن‌ها در تغییر و تحولات تاریخی می‌باشد. این ویژگی، عموماً بر اساس واقعیت‌های عینی و مشهود تاریخ انجام می‌گیرد، با این وجود سهم ابعاد ایدئولوژیک تاریخی‌گری نیز در آن قابل ملاحظه است. به‌طور مثال، مارکس، ماتریالیسم دیالکتیک را مبنا قرار می‌دهد و با تکیه بر ابعاد ارزشی آن، به تبیین واقعیت‌های مشهود تاریخ می‌پردازد. بنابراین، وجه تحلیلی/تبیینی، وجهی از تاریخی‌گری است که انتزاع نظری فرایندهای مشهود و عینی تاریخ در درون آن اتفاق می‌افتد. توجه به وقایع تاریخی، پالایش روایت‌های درست از روایت‌های اعوجاج‌گونه، رفتن به سطوح زیرین واقعیت مشهود و ارائه نظریه‌ای در مورد تغییر و تحولات تاریخی، ویژگی‌های مهم وجه تحلیلی/تبیینی تاریخی‌گری است.

تبیین‌های تاریخی‌گری بر اساس داده‌ها و واقعیات مشهود، گاه می‌تواند آن‌قدر بسط پیدا کند که به سایر حوزه‌ها نیز سرایت یابد. مثلاً تاریخی‌گری در معنای مارکسیستی آن تلاش داشت طیف وسیعی از موضوعات حتی در علوم طبیعی را پوشش دهد. در دایره المعارف شوروی سابق (The Great Soviet Encyclopedia) در این زمینه چنین

1 . Praxis

2 . explanatory/analytical dimension

3 . axiological/ Ideological dimension

آمده است: علوم معاصر شامل علوم طبیعی (بیولوژی) و علوم اجتماعی (جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، زبان‌شناسی، نژادشناسی)، و نیز مباحث فلسفی، منطقی و روش‌شناختی از فرایندها در دانش علمی معاصر، به وسیله توسعه بیشتر اصول تاریخی‌گری قابل‌شناسایی است، و نیز به وسیله بازنویسی مجدد تاریخی‌گری در دیگر اصول (کارکردگرایی ساختاری و رویکردهای سیستمی-نظری)، و به وسیله غنی کردن محتوای آن به وسیله این اصول و روش‌ها (دایره المعارف شوروی، ۱۹۷۹).

با این وجود، تاریخ به عنوان شاخه‌ای از علوم انسانی و اجتماعی و از این جهت که موضوع آن وجود انسانی می‌باشد، متفاوت از سایر علوم، بخصوص علوم طبیعی است. لذا، مباحث آن با مفاهیم ارزش‌شناختی و ایدئولوژیک ارتباط پیدا می‌کند. این امر به برجسته شدن وجه دیگری از تاریخی‌گری که همان وجه ارزش‌شناختی/ایدئولوژیک است، می‌انجامد. بر این اساس، چارچوب فلسفی یا پارادایمی در هر رویکرد تاریخی‌گری، برخوردار از ویژگی‌های ارزشی است. این ویژگی‌ها باعث می‌شود که تاریخی‌گر موضع‌گیری خاصی نسبت به پدیده‌ها بگیرد و شرایط بهتر را پیش‌بینی و معرفی نماید. این خصیصه تاریخی‌گری را می‌توان در اندیشه بسیاری از متفکران تاریخی‌گری ملاحظه کرد. مثلاً مفهومی کمونیسیم نهایی مارکس، بیشتر خصیصه‌ای ایدئولوژیک و ارزش‌مدارانه دارد، تا تبیینی/تحلیلی. ابن‌خلدون نیز اگر چه به ابعاد مادی و مشهود تاریخ توجه داشته، اما تلاش کرده که مفاهیم ارزشی و ایدئولوژیک خود را در تبیین‌های تاریخی‌اش وارد کند (ابن‌خلدون، ۱۳۷۵).

ارزش‌گذاری پدیده‌های تاریخی، حتی در آراء اندیشمندان لیبرال نیز قابل‌ردیابی است؛ مثلاً ایده پایان تاریخ فوکویاما^۱ مملو از قضاوت‌های ارزشی تاریخی‌گری است.

۱. فوکویاما در کتاب *پایان تاریخ و آخرین انسان* (۱۹۹۲) تلاش دارد تا با رویکردی ایدئولوژیک، لیبرال‌دموکراسی را به عنوان

پیروز نهایی تاریخ - در مقابل مارکسیسم - معرفی کند.

بنابراین، تاریخی گری، نوعی تحلیل تاریخ است که هر چند، وجهی تحلیلی/تبیینی دارد، اما دارای صبغه ارزش مدارانه و ایدئولوژیک است. نکته مهم در این جا این است که این دو بُعد تاریخی گری با هم همپوشانی دارند و یکدیگر را تقویت می کنند. لذا، تاریخی گری هم چنان که به تحلیل نظری وقایع عینی و مشهود تاریخ توجه دارد، دربرگیرنده نوعی جهت گیری ارزشی نسبت به وقایع تاریخی است. همین وجه ارزش مدارانه و ایدئولوژیک باعث شده که اندیشمندان ضدتاریخی گری، بیشترین انتقاد را بر تاریخی گری وارد کنند. آن ها معتقدند که تاریخی گری، نوعی کل گرایی^۱ ایدئولوژیک است که در نهایت به استبداد منتهی می شود (برلین، ۱۹۷۷؛ پوپر، ۱۳۵۷، ۱۳۸۹؛ هایک، ۱۹۴۸).

ضدتاریخی گری

ضدتاریخی گری، ارجاع دارد به ضعیف و فقیر شمردن هر نظریه، الگو و مدلی درباره تغییر و تحولات تاریخی و اجتماعی انسان. به طور خاص، ضدتاریخی گری، ارائه هر پیش بینی در رابطه با تحولات آتی تاریخ بر اساس تحلیل گذشته را مورد انتقاد قرار می دهد. ضدتاریخی گران معتقدند که تاریخی گری به توتالیتاریانیسم منجر می شود و از همین جهت، بایستی در پی مدلی از تاریخ بود که آزادی فردی را به رسمیت بشناسد. سه اندیشمند سرشناس ضدتاریخی گری عبارتند از پوپر، هایک^۲ و برلین^۳ (السن، ۲۰۰۳؛ استوان، ۲۰۱۰). از نظر این اندیشمندان، سه مفهوم مبنایی مرتبط با تاریخی گری عبارتند از: تاریخی گری، کل گرایی و جبر گرایی^۴. تاریخی گری در کنار جبر گرایی و کل گرایی، زمینه را برای ظهور توتالیتاریانیسم (استبداد) فراهم می کند و این امر در تضاد با مبانی دموکراتیک است. فردریک هایک، یکی از مخالفان تاریخی گری در پی ارائه مدلی

1 . Holism

2 . Hayek

3 . Berlin

4 . determinism

اقتصادی از لیبرالیسم در مقابل مدی‌های مشارکتی مارکسیستی از اقتصاد می‌باشد (هایک، ۱۹۴۸). وی بیش از همه مخالف رویکرد اتوپیاگرای است و آن را در تضاد با فردگرایی معرفی می‌کند و دو مسئله را در رابطه با ضعف اتوپیاگرایی را مطرح می‌کند: ناکارآمدی آن و ترس اتوپیاگرایی از آزادی فردی (اولسن، ۲۰۰۳: ۵۲۷). برلین نیز با دفاع از ایده‌های لیبرالیسم، در پی نقد استبداد است (برلین، ۱۹۷۷).

به طور کلی ضدتاریخی‌گری با مبنا قرار دادن مارکسیسم ارتدوکس، آن را نمونه عالی تاریخی‌گری معرفی می‌کنند و تلاش دارد از جهات مختلف آن را مورد حمله قرار دهد. پوپر، منطق علمی را مبنای کار قرار می‌دهد و با تأکید بر خصیصه "ابطال‌پذیر بودن"^۱ گزاره‌های علمی، تاریخی‌گری را دارای وجهی ایدئولوژیک و ارزش‌شناختی معرفی می‌کند که نمی‌توان با فرض و ابطال سراغ تاریخ رفت (پوپر، ۱۳۵۷). مدل پیشنهادی پوپر در مقابل مدل‌های اجتماعی تاریخی‌گری، مدل جامعه باز^۲ است (پوپر، ۱۳۸۹). هایک و برلین نیز با مبنا قرار دادن مقوله "آزادی" در ابعاد مختلف جامعه باز از آزادی فردی گرفته تا آزادی در ابعاد اقتصادی و ... نقدهای تندی بر تاریخی‌گری مارکسیستی داشته‌اند (هایک، ۱۹۴۸؛ برلین، ۱۹۷۷). در میان مخالفان تاریخی‌گری، البته سهم پوپر بیش از سایرین است. کتاب فقر تاریخی‌گری^۳ حمله تندی علیه تاریخی‌گری است. با این وجود، وجوه مشترک زیادی بین این اندیشمندان در نقد تاریخی‌گری وجود دارد. هاینز بر این نظر است که تقسیم‌بندی خرد پوپر از تاریخی‌گری به دو دسته دکترین‌های طرفدار طبیعت‌گرایی و ضدطبیعت‌گرایی با موضوع تاریخی‌گری و علم‌گرایی گره خورده است و به ما اجازه مقایسه هایک و پوپر را می‌دهد. در این رابطه، آن‌های ۱۰۰ درصد توافق دارند.

-
- 1 . falsification
 - 2 . Open Society
 3. The Poverty of Historicism

هر دو قویاً ضدتاریخی گرند. ضدعلم گرایی هایک با ضداثبات گرایی پوپر همآهنگ است و هر دو به شدت فردگرایانه و ضدجمع گرایی هستند (هایز، ۲۰۰۹: ۹۵).

پوپر و ضدتاریخی گری

همان طور که اشاره شد، در میان اندیشمندانی که به ضدتاریخی گری پرداخته‌اند، پوپر چهره سرشناس است. اگر چه همیلتون بر این نظر است که پوپر با آن خوانشی از تاریخی گری مخالف است که در پی ارائه مدلی علی از وقایع گذشته برای امور آتی است (همیلتون، ۱۹۹۶: ۱۷)، و پوپر نیز دو شکل از تاریخی گری (طبیعت گرایانه و ضدطبیعت گرایانه) را از یکدیگر تفکیک کرده است (پوپر، ۱۳۵۷)، اما با این وجود، می‌توان گفت که ضدیت پوپر با تاریخی گری، متوجه تاریخی گری در شکل عام آن است که شامل تمامی جوانب تاریخی گری می‌شود. کتاب‌های فقر تاریخی گری (۱۳۵۸) و جامعه باز و دشمنان آن^۱ (۱۳۸۹) بیشترین انتقادات علیه تاریخی گری را در بر دارد. پوپر در این آثار تلاش داشته تا ارتباط بین تاریخی گری و توتالیتاریانیسم را برجسته کند و آن را مورد انتقاد قرار دهد و در این جهت انتقادات تندی علیه افلاطون، مارکس و هگل داشته است. به طور کلی، پوپر سه انتقاد بر تاریخی گری وارد کرده است که عبارتند از: ۱. تاریخی گری و کمک به توتالیتاریانیسم، ۲. تاریخی گری و فقدان معنای تاریخی، و ۳. تاریخی گری و عدم اشتراک روشی با منطق علم.

انتقاد نخست پوپر یعنی انتقاد از توتالیتاریانیسم منتج از تاریخی گری، در کتاب جامعه باز و دشمنان آن مورد بحث قرار گرفته است. وی در این کتاب علیه افلاطون، هگل، و مارکس، موضع‌گیری‌های تندی داشته، به طوری که گاه پا را فراتر از نقد علمی گذاشته و وجهه‌ای احساسی به مطالب داده است. به زعم پوپر، افلاطون، در رأس این گروه قرار

1 . Open Society and its Enemies

می‌گیرد. نقد وی بر افلاطون، نقد بر جمع‌گرایی در اندیشه وی است. وی معتقد است که افلاطون در فلسفه خویش، اصالت را به جمع داده و به همین جهت فرد به وادی فراموشی سپرده شده است. خصیصه‌ای که نتیجه آن مصلحت‌اندیشی و قبیله‌گرایی است. "افلاطون می‌گوید: «از بهر شهر». می‌بینیم که توسل به اصل فایده‌جمعی، ملاحظه اخلاق فرجامین است. اخلاق توتالیتیر بر همه چیز حتی بر مینوی فیلسوف می‌چربد. گفتن ندارد که به اقتضای همان اصل مصلحت سیاسی، فرمانبرداران را باید ناگزیر از راست‌گویی ساخت" (پوپر، ۱۳۸۹، ج. اول: ۱۸۹). پوپر، هگل را دنباله‌رو همین تفکر و بنیان‌گذار قبیله‌گرایی نوین معرفی می‌کند. وی از این جهت از هگل انتقاد می‌کند که به نظر پوپر، هگل بر دولت که یکی از مبانی آن خون و ژن است تأکید داشته و نیز تکامل تاریخ را در تکامل روح که به دولت منتهی می‌شود، می‌بیند. "دگرذیسی هگلی‌گری، به ریخت‌نژادباوری یا دگرذیسی روح و به ریخت‌خون، گرایش عمده هگلی‌گری را چندان دیگر نمی‌گرداند. تهرنگی از زیست‌شناسی و تکامل‌باوری امروزمین به آن می‌دهد و بس" (پوپر، ۱۳۸۹، ج. دوم: ۹۷).

نقد پوپر بر مارکس نیز علاوه بر انتقادات فوق، انتقاد بر مفاهیمی چون ارزش، طبقه، انقلاب، دوران‌گذار، نقد مارکسیستی سرمایه‌داری و ... است. به زعم وی، مارکسیسم ریشه ایدئولوژی‌های خطرناکی در عصر حاضر و از جمله فاشیسم است. با وجود این، پوپر از پیشگویی‌های پیامبرانه مارکس نیز چشم‌پوشی نکرده است. "به باور من، مارکس با وجود ارج‌هایش، پیامبری دروغین بود. او پیامبر سیر تاریخ بود، و پیشگویی‌های پیامبرانه‌اش راست از کار دنیا شدند؛ ولی این اتهام عمده من نیست. بس مهمتر آن است که او هوشمندان فراوانی را گمراه کرد و به این باور کشاند که پیش‌گویی پیامبرانه تاریخی همانا شیوه علمی راه یافتن به مسائل اجتماعی است. مارکس، مسئول تأثیر ویرانگر روش تاریخ‌باورانه اندیشه است در میان کسانی که می‌خواهند، آرمان جامعه باز را پیش ببرند" (همان منبع: ۱۲۷).

دومین نقد مهم پوپر بر تاریخی‌گری، انتقاد بر بی‌معنایی تاریخ در فصل پایانی جلد دوم کتاب *جامعه باز و دشمنان آن* است. وی بحث خود را با این سؤال که "آیا تاریخ معنایی دارد؟" آغاز می‌کند و استدلال‌های گوناگونی را ارائه می‌کند. اولین استدلال وی آن است که تاریخ روایت‌های گوناگونی را دربرمی‌گیرد که الزام آن، حاکم بودن روش‌گزینشی در آن است. به این معنا که عمده تاریخ را تاریخ قدرت شکل داده است و کمتر به تاریخ مردمان و جوامع پرداخته شده است. با این رویکرد گزینش‌گرانه، نمی‌توان به تاریخ موجود به‌عنوان داده‌ای که استناد علمی را برتابد توجه داشت. در ادامه، پوپر انتقادی بر جبرگرایی مسیحی دارد که تاریخ را منشاء اراده الهی معرفی می‌کند. "بحثی از باورهای مسیحی شمرده می‌شود که خدا خودش را در تاریخ جلوه‌گر می‌کند، که تاریخ معنایی دارد؛ که معنایش همان غرض [اراده] خداست. تاریخ‌باوری بدین‌سان عنصر بایسته دین دانسته می‌شود. ولی من این را به راست نمی‌دانم. مدعی‌ام که این نگره بت‌پرستی و خرافه‌پرستی محض است، نه همان از دیدگاه یک عقل‌باور یا انسان‌گرا بلکه از خود دیدگاه مسیحی" (پوپر، ۱۳۸۹، جلد دوم: ۳۸۶).

و انتقاد اساسی پوپر از تاریخی‌گری، انتقاد از منطق و روش تاریخی‌گری است که در کتاب *فقر تاریخی‌گری* بدان پرداخته است. مبنای تحلیل پوپر در این زمینه، منطق علم و یا به عبارتی دقیق‌تر، *منطق اکتشاف علمی* (۱۳۷۰) است. از نظر پوپر، علوم تاریخی و اجتماعی، بایستی مثل علوم طبیعی، خصیصه ابطال‌پذیری داشته باشند و چون تاریخی‌گری از این خصیصه تهی است، نمی‌توان به تاریخ به‌عنوان منبع و یا داده‌ای برای تحلیل و استدلال توجه داشت. وی دو آموزه طبیعت‌گرایانه و ضدطبیعت‌گرایانه در تاریخی‌گری را ارزیابی کرده و در نهایت هر دو آموزه را مورد انتقاد قرار داده است. بر اساس منطق و خصیصه ابطال‌پذیری، پوپر معتقد است که تاریخی‌گری بر خلاف ادعایش، رویکردی محافظه‌کارانه در تاریخ داشته است. تاریخی‌گر، ادعای انقلابی بودن دارد و این در حالی

است که رویکرد وی به حفظ وضع موجود کمک می‌کند. "تقریباً چنان به نظر می‌رسد که تاریخی‌گران در آن می‌کوشند تا فقدان جهانی تغییرناپذیر را برای خود با تمسک به این اعتقاد جبران کنند که تغییر را، از آن جهت که در زیر فرمان قانونی تغییرناپذیر است، می‌توان پیش‌بینی کرد" (پوپر، ۱۳۵۷: ۱۶۷). پوپر در این کتاب بعد از انتقادات تند علیه تاریخی‌گری، تلاش می‌کند، فقر این روش در مطالعه تاریخ را با مبنا قرار دادن منطق علوم طبیعی، و تحویل علوم تاریخی و اجتماعی به این نوع منطق، برجسته کند. از نظر پوپر، علوم تاریخی و اجتماعی، بایستی خصیصه ابطال‌پذیری داشته باشند.

فقر ضدتاریخی‌گری در مواجهه با تاریخ

سؤال اساسی که تحقیق حاضر در پی پاسخ به آن است، این است که آیا استدلال‌های ضدتاریخی‌گری درست است؟ آیا ضدتاریخی‌گری بدیل مناسبی به جای تاریخی‌گری است؟ و این که استدلال‌های ضدتاریخی‌گری تا چه حد معتبر است و تا چه اندازه می‌توان از آن در علوم تاریخی و اجتماعی بهره برد؟ در پاسخ بایستی گفت که ضدتاریخی‌گری، اگر چه در انتقاد از مارکسیسم، تا حدود زیادی به واقعیت نزدیک شده و ارزیابی نقادانه معتبری از تاریخی‌گری مارکسیستی به عمل آورده است؛ اما زمانی که به مواجهه با تاریخی‌گری در شکل عام آن می‌پردازد، خود مبتلا به فقر مفهومی، نظری و عملی می‌شود. از این جهت، ضدتاریخی‌گری با ابهامات و فقر نظری زیادی مواجه است. مهم‌ترین دلیل این ابهامات و فقر ضدتاریخی‌گری، یکسان‌پنداشتن منطق علوم انسانی و اجتماعی با منطق علوم طبیعی و تأکید بر منطق محوری در علوم اجتماعی و تاریخی است.

به طور کلی، علوم تاریخی و اجتماعی انسان، منطق متفاوتی برای تحقیق و نظریه‌پردازی می‌طلبد. منطقی که متفاوت از منطق علوم طبیعی است. بر این اساس، فرایندهای فردی و اجتماعی انسان و پویایی‌های آن را نمی‌توان بدون توجه به تاریخ و

زمینه‌های تاریخی آن مورد توجه قرار داد. لذا، تاریخ و بسترهای تاریخی، نه تنها غنی از معنا هستند، بلکه با رویکردهای علوم طبیعی نمی‌توان به عمق معنای تاریخ پی برد. دیلتی برای نخستین بار بر تفاوت منطق علوم اجتماعی از علوم طبیعی تأکید داشت (دیلتی، ۱۸۸۳). هابرماس نیز سه حوزه متفاوت علم (اثباتی، تحلیلی / تاریخی و رهایی‌بخشی) را ناشی از علائق متفاوت انسانی معرفی کرده است (هابرماس، ۱۹۷۲). بر این اساس، می‌توان گفت که نوعی تفاوت در مرتبه معرفت بین علوم طبیعی و انسانی وجود دارد و همین تفاوت مرتبه‌ای باعث شده که از یک روش و منطق نتوان برای حوزه‌های مختلف علوم استفاده کرد. لذا، منطق و روش علوم طبیعی، را نمی‌توان به‌عنوان یک شاخص برای حوزه اجتماعی انسان و علوم مربوطه آن در نظر گرفت.

ضعف دیگر دیدگاه پوپر در همین زمینه این است که وی علوم اجتماعی را تا سطح علوم طبیعی تحویل می‌دهد. آن‌چه که پوپر تحت عنوان دکترین ضدطبیعت‌گرایانه تاریخی‌گری برجسب می‌زند، مجادله‌ای مبهم است. چرا که اساساً نمی‌توان از روش‌ها و منطق علوم طبیعی در علوم اجتماعی و تاریخی بهره جست. مثلاً روش‌های تعمیم‌سازی (در قوانین فیزیک و شیمی)، استفاده از تجربه، روش‌های کمی و پیش‌بینی‌های کاملاً دقیق. مطالعه اجتماعات انسانی، آن‌طور که برخی اجتماعات معاصر (جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، اقتصاد) و یا در گذشته بوده (تاریخ و مطالعه اجتماعات ماقبل تاریخ) دربرگیرنده پدیده‌های متفاوتی است که نوعی تازگی و پیچیدگی را به همراه دارد و نیازمند رویکردی کل‌گرایانه با پیش‌بینی تبیین محدود است که روش‌های غیردقیق، کیفی و ضرورت‌نگرانه را می‌طلبد (هایز، ۲۰۰۹: ۹۵). این در حالی است که ضدتاریخی‌گری تلاش دارد، همه مسائل را به علوم طبیعی تقلیل و تحویل دهد. هایز بر این نظر است که اثبات‌گرایی منطقی تمامی دانش‌ها را به دو منبع اساسی تقلیل می‌دهد: تجربه و منطق (هایز، ۲۰۰۹: ۱۶). این تحویل و

تقلیل علوم تاریخی انسان، نه تنها کمکی به بسط نظری و عملی در رابطه با مسائل نینجامیده، بلکه باعث مشکلات فراوانی در حوزه علوم انسانی شده است. دیگر ایراد ضدتاریخی گری این است که ارزش زدایی از مباحث تاریخی گری را مشروعیت می بخشد. این نقیصه البته در ارتباط با مسئله ای است که در نقد پیشین اشاره شد. ضدتاریخی گری با تأکید بر منطق اثباتی اکتشافات علمی، ورود ارزش ها را در مباحث تاریخی زیر سؤال می برد. این در حالی است که علوم انسانی و اجتماعی و از جمله مباحث تاریخی، دارای بار ارزشی هستند. فیاض انوش معتقد است که: اگر ارزش زدایی از روایت تاریخی به زدودن ارزش های نسبی و زمانمند بسنده می کرد، شاید آن چنان بحران ساز نبود؛ مشکل از آن جا جدی می شود که ذیل ارزش زدایی، هر گونه فضیلتی در مذبح واقع گرایی قربانی می شود. این جاست که معضل، نه در حد فهم تاریخ (دغدغه های نظری)، بلکه در اندازه های شکل دادن و ساختن تاریخ (دغدغه های علمی) خودنمایی می کند؛ زیرا روایت تاریخ همان گونه که راهی برای درک گذشته است، امکانی برای ساختن آینده نیز است. بنابراین، هم چنان که ارزش زدایی از روایت تاریخی به سوی اخلاق زدایی از کنش تاریخی سوق می یابد، در عمل، نقد ارزش زدایی از روایت تاریخی نیز به سمت نقد اخلاق زدایی از کنش تاریخی هدف گیری می شود. به سخن دیگر، پذیرفتن ناکارآمدی ارزش زدایی از روایت تاریخی، در اصل، نقدی بر اخلاق زدایی از کنش تاریخی است. نقطه سقط این بحث، رابطه واقعیت و ارزش است (فیاض انوش، ۱۳۸۹: ۱۴۴).

در همین زمینه، لازم است اشاره شود که ضدتاریخی گری نه تنها به ارزش زدایی از تاریخ و جامعه، که به معنا زدایی از آن ها نیز منجر می شود. بدین معنا که وقتی مبنای علوم تاریخی و اجتماعی، منطق و روش حاکم بر علوم طبیعی باشد، فرایندهای معرفت شناختی دانش و علائق انسانی، از معنا و مفهوم خالی می شوند که البته آسیب های خاص خود را به همراه دارند. وبر مخالف معنا زدایی این چنینی از جهان بر اساس مدل های اثباتی است و

می‌نویسد: "عصری که میوه درخت معرفت را چشیده باشد محکوم است بدانند که نمی‌تواند بر اساس نتایج تحلیل جهان، حتی کامل‌ترین تحلیل جهان، معنای جهان را دریابد؛ بلکه خود باید این معنا را بیافریند. و نیز باید بدانند که حاصل دانش تجربی روزافزون ما، هرگز نمی‌تواند دیدگاه‌های کلی به زندگی و جهان باشد، و هم این‌که، والاترین آرمان‌ها - که نیرومندترین قوه محرکه ما هستند - فقط در مصاف با آرمان‌های دیگر شکل می‌گیرند که برای دیگران همان قدر مقدس‌اند که آرمان‌های برای ما" (وبر، ۱۳۹۰: ۹۶).

نقیصه دیگر ضدتاریخی‌گری این است که تاریخی‌گری، دربرگیرنده طیف وسیعی از نظریه‌ها و مسائل است و ضرورتاً به رویکردهای مارکسیستی یا فاشیستی محدود نمی‌شود. ضدتاریخی‌گران با ارائه تصویری تقلیل‌گرایانه از تاریخی‌گری، آن را در مارکسیسم خلاصه کرده‌اند و این مواجهه تقلیل‌گرایانه باعث شده که تاریخی‌گری، معنایی معادل مارکسیسم ارتدوکس بدهد. البته، پوپر در کتاب *جامعه باز و دشمنان آن* افلاطون و هگل را نیز نقد کرده است. با این وجود، وی زمانی که به نقد عملی تاریخی‌گری می‌پردازد، فقط خروجی تاریخی‌گری مارکسیستی را مورد نقد قرار داده است. لذا، محدود کردن تاریخی‌گری به رویکردهای افلاطونی، هگلی و مارکسیستی، دیگر ضعف اندیشه ضدتاریخی‌گری است؛ و این‌که مارکسیسم به جامعه‌ای توتالیتار منتهی شده، به منطق مارکسیستی مربوط می‌شود، نه به منطق تاریخی‌گری. علاوه بر این، لازم است اشاره شود که هر رویکرد تاریخی‌گری، لزوماً به توتالیتاریانیسم منجر نمی‌گردد؛ ضمن این‌که ضرورتاً هر رویکرد دموکراتیک در جامعه باز نیز ضرورتاً به آزادی و فردگرایی مورد نظر ضدتاریخی‌گران منجر نمی‌گردد. به عبارت دیگر، دموکراسی نیز می‌تواند به توتالیتاریانیسم منتهی شود. امروزه در موضوع ارتباط سرمایه‌داری و توتالیتاریانیسم کتبی نوشته شده که توتالیتار بودن نظام‌های دموکراسی معاصر را مورد توجه قرار داده است (به‌طور مثال، تالمون، ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰؛ ولین، ۲۰۰۸).

ضعف دیگر ضدتاریخی گری به رویکرد منطق-محور^۱ پوپر در نقد تاریخی گری برمی گردد. وی تلاش دارد با معرفی منطق به عنوان معیار، علوم اجتماعی و تاریخی را محدود در مدل‌های منطق (و در اندیشه وی منطق صوری) کند. این در حالی است که علوم انسانی و اجتماعی، قابل تقلیل به منطق و گزاره‌های منطقی نیست. منطق، ابزاری برای ارزیابی مباحثات حوزه علم است. پوپر تلاش دارد قدرت و کارکرد منطق را تا جایی بالا برد که معیار صدق و کذب، و نیز فرض و ابطال در علوم اجتماعی و تاریخی قرار گیرد و این امری است غامض^۲. چرا که منطق نمی‌تواند معیار واقعیت اجتماعی و امر واقع اجتماعی باشد. پوپر، خود به این ضعف منطق محوری در دیدگاهش اشاره کرده است: "برهان من صوری است و بنابراین در مظان آن قرار می‌گیرد که حتی اگر در صحت منطقی آن هیچ تردیدی نرود، بدون معنی و اهمیت واقعی باشد" (پوپر، ۱۳۵۸: ۱۲). یعنی نمی‌توان از صحت و سقم منطق در واقعیت عینی و اجتماعی بهره برد. این گزاره که اگر $a=b$ و $b=c$ باشد پس $a=c$ ، نوعی صغرا و کبراست که منطق تلاش می‌کند، صحت منطقی آن را نشان دهد. در این گزاره‌ها، منطق کاری به ماهیت مفاهیم و یا نسبت a با b ، b با c ، و یا a با c در واقعیت مشهود ندارد؛ بلکه نوعی داوری تکنیکی و فنی است که به ما اعلام می‌کند که آیا چیدمان این گزاره‌ها با یکدیگر و صغری و کبرای آن‌ها از نظر منطقی درست است یا خیر. به‌طور مثال گزاره‌های ذیل را در نظر بگیرید:

همه گربه‌ها پنج پا دارند.

آیدا یک گربه دارد.

گربه آیدا پنج پا دارد.

به لحاظ منطقی، گزاره‌های فوق درست هستند؛ اما این صحت منطقی، کاری به واقعیت عینی ندارد و گزاره‌های منطقی مذکور، اهمیتی به این امر نمی‌دهند که در واقعیت

1. logic-centered

2. Problematic

اجتماعی چیزی خلاف آن ملاحظه می‌شود یا خیر. لذا، منطق، تمایلی به ورود به واقعیت ندارد تا ارزش‌گذاری کند، که آیا گزاره‌ای در واقعیت درست است یا خیر. نکته قابل تأمل دیگر در همین زمینه این است که هر ساختار منطقی، به گزاره‌هایی که قرار است در درون آن ساختار مورد ارزیابی قرار بگیرند، پاسخ می‌دهد و نه گزاره‌های غیرمربوط به آن. به این معنا که یک دیالکتیسیست که معتقد به فرایندهای دیالکتیک است، بر اساس منطق صوری و یا منطق فازی به ارزیابی گزاره‌های معرفتی خود نمی‌پردازد؛ و لذا، یک مارکسیست، ارزیابی منطقی معرفت خود را در درون منطق دیالکتیک انجام می‌دهد و نه دیگر رویکردهای منطقی. این دو خصیصه در علم منطق باعث می‌شود که در ارزیابی وقایع تاریخی و اجتماعی، کارکرد منطق به حداقل برسد. بی‌ارتباط بودن منطق با واقعیت تاریخی و اجتماعی، ضعف اساسی منطق محوری در نظریات ضدتاریخی‌گری پوپر است. بلیکی به نکته دیگری در این زمینه و در نقد پوپر اشاره کرده است "علم نیازمند آن است که کمتر منطقی باشد، تا جایی برای کشفیات اتفاقی باز شود. توجه بیش از حد منطق، می‌تواند خلاقیت علمی را نابود سازد. فرایند پذیرش یا رد نظریه‌ها، شامل فرایندهای اجتماعی و روان‌شناختی است، نه فقط فرایندهای منطقی" (بلیکی، ۱۳۸۴: ۱۴۴).

یکی دیگر از نقاط ضعف ضدتاریخی‌گری، تأکید آن بر فرد‌گرایی روش‌شناختی^۱ است. اگر چه پوپر بیشتر مباحث خود در دو جلد کتاب *جامعه‌باز و دشمنان آن* را به ضدیت با تاریخی‌گری اختصاص داده و کمتر به موضوع لیبرالیسم مورد نظر وی در جامعه‌باز پرداخته، اما هایک و برلین، بر لیبرالیسم به معنای آزادی فردی به عنوان یکی از خصیصه‌های جامعه‌باز تأکید دارند. ضدیت این اندیشمندان با تاریخی‌گری، به علت توجه تاریخی‌گری بر کنش‌های جمعی و نگاهی فراسوی فرد در تحولات تاریخ است. در این زمینه می‌توان گفت که اگر چه تاریخ از افراد ساخته شده، اما نمی‌توان نقش کنش‌های

1. methodological individualism

جمعی و فرایندهای فرافردی را در تاریخ مورد اغماض قرار داد. ضدتاریخی گران با قرار دادن فرد در مقابل جامعه، تلاش دارند، تاریخی گری را به علت داشتن رویکرد جمعی زیر سؤال ببرند. این در حالی است که "این سؤال که جامعه و فرد کدام یک مقدم بر دیگری است، بی شباهت به پرسش تقدم و تأخر مرغ و تخم مرغ نیست. چه سؤال جنبه منطقی داشته باشد، چه تاریخی، هر جوابی به آن بدهید، جواب مغایر و همچنان یک جانبه دیگری نیز وجود دارد. جامعه و فرد جدایی ناپذیرند؛ لازم و ملزوم یکدیگرند، نه مغایر و متضاد هم. به گفته معروف دون «هر فرد، جزئی از قاره، بخشی از زمین است». این یک وجه از حقیقت است. هر فرد بشر در هر مرحله از تاریخ یا ماقبل تاریخ در جامعه‌ای زاده شده و آن جامعه، او را از نخستین سال‌های زندگی قالب می‌ریزد" (کار، ۱۳۸۷: ۶۰).

نقد دیگر بر ضدتاریخی گری پوپر این است که اگر چه وی جامعه باز را به عنوان مدلی جایگزین جامعه کمونیستی معرفی می‌کند؛ اما وی تعریف شفافی از جامعه باز ارائه نکرده است. محتوی کتاب جامعه باز و دشمنان آن بیشتر وجهی سلبی از تاریخی گری ارائه کرده و مشخصه‌های ایجابی جامعه باز را تشریح نکرده است. سؤال اساسی این است که جامعه باز پوپری چه خصیصه‌هایی دارد. وی در جلد نخست کتاب، حدود دو صفحه به معرفی کلی پرداخته است و اگر معنای جامعه باز پوپری، دموکراسی در شکل کلی آن باشد، باز هم از ابهامات مسئله کاسته نمی‌شود. در اندیشه پوپر مشخص نیست که منظور وی از دموکراسی، کدام دموکراسی است، دموکراسی لیبرال یا شکل‌های دیگر آن. بنابراین، ضعف اندیشه پوپر، ابهام دیدگاه وی در رابطه با ارائه مدل و تعریف مفاهیم مورد نظر پوپر از جامعه باز است. نقد دیگر در همین زمینه ضعف منطق صوری در مقایسه با منطق دیالکتیک در رابطه با فرایندهای تاریخی است. البته ضمن توجه به این اعتراف پوپر که منطق وی کاری به واقعیت اجتماعی ندارد؛ نکته غیرقابل تردید این است که منطق

دیالکتیک هنوز هم در بسیاری از موارد بهتر از منطق پوپر قادر است فرایندهای تاریخی را تبیین کند.

یکی دیگر از نقاط ضعف پوپر در وارد کردن موضوع حدس و ابطال به مسائل اجتماعی و تاریخی این است که انسان و جامعه را در فرایند بی‌پایانی از ابطال‌پذیری قرار می‌دهد که نمی‌توان وضعیتی از ثبات معرفت‌شناختی یا عمل‌گرایانه در جامعه انسانی را متصور شد. اگر علوم تاریخی و اجتماعی بخواهند بر اساس مدل فرض و ابطال که در علوم طبیعی حاکم است پیش بروند، انسان‌ها در هر نظام اجتماعی، بایستی در هر لحظه منتظر ابطال معرفت‌شناسی حاکم بر نظام اجتماعی خود باشند و این امر به نوعی سردرگمی بی‌پایان در مسائل انسانی و اجتماعی منجر می‌شود؛ روندی که به نوعی نهلیسم معرفت‌شناختی منجر می‌شود. به همین جهت است که رویکرد فرض و ابطال که برگرفته از منطق علوم طبیعی است نمی‌تواند کارایی زیادی در علوم اجتماعی و تاریخی داشته باشد.

در نقد پوپر بر رویکرد جبرگرایانه مسیحی بایستی گفت که اولاً بحث سنت و اراده الهی، هر چند در آیین و ادیان ابراهیمی یک موضوع مشترک است، اما روایت‌ها و خوانش‌های متفاوتی از آن می‌شود. دو طیف در این برداشت مشترک را می‌توان ملاحظه کرد که یک سوی آن جبر مطلق سنت و اراده الهی است که بر اساس آن انسان قادر به هیچ‌گونه تغییر و تحولی در امور فردی و اجتماعی خود نیست. سوی دیگر طیف این است که سنت الهی، فرایندهای کلان تاریخ را اداره می‌کند و امور خرد و متوسط در اختیار انسان است. به نظر می‌رسد که رویکرد دوم به جهان‌بینی اسلامی نزدیک‌تر باشد. لذا، تلقی پوپر از جبرگرایی مطلق مسیحیت، خاص طیفی از مسیحیت است و شامل همه خوانش‌های مسیحی و در سطح کلی‌تر شامل همه ادیان ابراهیمی نمی‌شود. پرداختن به این موضوع البته مجال دیگری را می‌طلبد.

بحث و نتیجه گیری

تاریخی گری به عنوان یک روش و رویکرد فکری، وقایع تاریخی را به عنوان منبعی برای تحلیل و نظریه پردازی پیرامون جوامع انسانی قلمداد می کند. مبنای تاریخی گری این است که با دقت در گذشته تاریخی جوامع مختلف و انتزاع نظری آن می توان مدل یا مدل‌هایی در تبیین و پیش‌بینی وقایع فعلی و آتی جوامع استخراج نمود. مدل(هایی) که راهگشای بسیاری از مسائل در جوامع انسانی است. تاریخی گری متأثر از آراء اندیشمندان چون افلاطون، هگل و مارکس در اندیشه غرب است. در جهان اسلام نیز ابن خلدون، تاریخی گری خاص خود را دارد. تاریخی گری دو وجه کلی دارد؛ وجه تحلیلی/تبیینی و وجه ارزش‌مدارانه/ایدئولوژیک. این دو بُعد در ارتباط با یکدیگرند و با یکدیگر تعامل معرفتی دارند.

تاریخی گری با این ویژگی‌ها، از ابتدای نیمه دوم قرن بیستم، مورد انتقاد جدی اندیشمندان طرفدار لیبرالیسم و به طور خاص هایک، برلین و پوپر قرار گرفته است. نقد اساسی متفکران ضدتاریخی گری بر وجوه ایدئولوژیک تاریخی گری و به طور خاص تاریخی گری در مارکسیسم ارتدوکس است. از نظر آن‌ها، تاریخی گری به علت برخورد ایدئولوژیک با تاریخ و جامعه، به رویکردهای فاشیستی منجر شده که از یک سو فاقد برخورداری از منطق توانمند علمی و از سوی دیگر به تحمیل هزینه‌های سنگین بر جوامع انسانی منجر شده است. تندترین انتقادات علیه تاریخی گری از سوی پوپر انجام شده که در کتاب *فقر تاریخی گری* و *جامعه باز و دشمنان آن* به آن پرداخته است. از نظر پوپر، تاریخی گری به علت عدم برخورداری از منطقی که شبیه منطق علوم طبیعی باشد، با ضعف معرفت‌شناختی روبروست. در نقد ضدتاریخی گری اشاره شد که این نحله فکری، ابهامات زیادی دارد که عمدتاً ریشه در برابرنگاری و شبیه‌انگاری منطق علوم طبیعی با علوم اجتماعی/تاریخی از یک سو و منطق محوری دانش اجتماعی و تاریخی از سوی دیگر دارد. به همین جهت، این رویکرد، با

ورود ارزش‌ها به مسائل اجتماعی و تاریخی مخالف است، به لحاظ منطقی علمی، به تقلیل‌گرایی منطقی در علوم اجتماعی و تاریخی منجر شده، و بر فردگرایی روش‌شناختی تأکید دارد که نقش جمع‌گرایی در جامعه را نادیده می‌انگارد. در نهایت این که اگر چه پوپر مدل اجتماعی جامعه باز را معرفی کرده است؛ اما به لحاظ عدم برخورداری از منطقی که بتواند فرایندهای تاریخی جوامع را تبیین کند، ضدتاریخی‌گری با فقر مفهومی و نظری روبروست. فقر مفهومی و نظری ضدتاریخی‌گری به گونه‌ای است که نتوانسته مدلی منطقی همچون مدل دیالکتیک در تبیین فرایندهای اجتماعی و تاریخی ارائه کند. پوپر، خود به ضعف مدل منطقی خود اذعان کرده، ولی از آن‌جایی مبنای کارش منطقی علوم طبیعی یعنی ابطال‌پذیری بود، بر این ادعا تأکید داشت که در علوم اجتماعی و تاریخی نیز بدیلی چون ابطال‌پذیری برای ابداعات و اکتشافات علمی وجود ندارد. ادعایی غامض و یک‌سویه که پذیرش آن در علوم اجتماعی و تاریخی، محل مجادله و بحث جدی است.

منابع

- ابن خلدون، عبدالرحمن. (۱۳۷۵). مقدمه. جلد اول و دوم. ترجمه محمد پروین گنابادی. چاپ هشتم. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- بلیکی، ن. (۱۳۸۴). طراحی پژوهش‌های اجتماعی. ترجمه حسن چاوشیان. تهران: نشر نی.
- پوپر، ک. ر. (۱۳۵۸). فقر تاریخی‌گری. ترجمه احمد آرام. چاپ دوم. تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- پوپر، ک. ر. (۱۳۸۹). جامعه باز و دشمنان آن. جلد اول و دوم. ترجمه امیر جلال الدین اعلم. چاپ دوم. تهران: انتشارات نیلوفر.
- فیاض انوش، ابوالحسن. (۱۳۸۹). "ناکارآمدی ارزش‌زدایی از روایت تاریخی". تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری. شماره ۶. صص: ۱۴۴-۱۰۷.

کار، ایچ، ئی. (۱۳۸۷). *تاریخ چیست؟*. ترجمه حسن کامشاد. چاپ ششم. تهران: شرکت انتشارات خوارزمی.

کلاته ساداتی، احمد. (۱۳۸۹). "رنالیسم تاریخی و مدل دوری در تاریخی گری ابن خلدون". *تاریخ نگری و تاریخ نگاری*. شماره ۶. صص: ۱۶۷-۱۴۵.

ویر. ماکس. *روش شناسی علوم اجتماعی*. (۱۳۹۰). ترجمه حسن چاوشیان. چاپ چهارم. تهران: نشر مرکز.

هگل، گ. و. (۱۳۹۰)، *عقل در تاریخ*، ترجمه حمید عنایت، چاپ پنجم، تهران: نشر یاران.

Berlin I. (1977). *Vico and Herder: Two Studies in the History of Ideas*. New York: Vintage Books.

Choudhury, M. A. (2004). *The Islamic World-system A study in polity-market interaction*. RoutledgeCurzon pub.

Collins Discovery Encyclopedia. (2005). 'Historicism'. 1st edition. HarperCollins Publishers 2005: available from: <http://encyclopedia2.thefreedictionary.com/historicism>

Hayek, F. A. (1948). *Individualism and economic order*. University of Chicago Press.

Hayes, C. (2009). *Popper, Hayek and the Open Society*. London & New York: Routledge Pub.

Fukuyama, F. (1992). *The End of History and The Last Man*. New York: Free Press Pub.

Olssen, M. (2003). "Totalitarianism and the 'Repressed' Utopia of the Present: moving beyond Hyke, Popper and Foucault". *Policy Futures in Education*. 1(3): 526- 552.

The Great Soviet Encyclopedia. (1979). 'Historicism', available at:

HarperCollins Publishers 2005: available from:

Hamilton, P. (1996). *Historicism*. London New York: Routledge Pub.

Meryam-webester Dictionary online. (2012). *Historicism*. Available in

<http://www.merriam-ebster.com/dictionary/historicis>